



۲۰۲۱/۱۱/۱۷



ولی احمد نوری

سید جمال الدین افغان

بخش بیست و یکم



«ارنست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سال های ۱۸۸۵م معاصر (سید جمال الدین افغان) بخش بیست و یکم بخش بیست و یکم در وصف او نوشته است: «زمانیکه با سید جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد و امیداشتکه من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتن را دارم. با حضور سید جمال الدین افغان و سخنانش تصور می کردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.

شخصیت سید جمال الدین افغان

بقلم شیخ عبدالقادر مغربی (متوفی ۱۹۵۶م) و ترجمه عبدالحلیم ثاقب

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

ادامه شخصیت جمال الدین افغان

استاد «عباس محمود العقاد» حکایت می کند: یک نفر معبر خواب به «زغول پاشا» بشارت داد که "حزب وفد" (۱) در انتخابات پارلمانی کامیاب خواهد شد. سعد زغول گفت: این مبشر از پیشگویی اش کدام نقصی نخواهد کرد. چه اگر وفدی ها ناکام شدند کسی از ما او را نخواهد دید و اگر بالفرض کامیاب شدیم در آن صورت او نزد ما خواهد آمد و انعام خواهد خواست. سعد زغول دوام داده می افزاید: سید جمال الدین افغان حکایت می کرد که وقتی با جمعی از مردم در کشتی سفر داشت از قضا بحر طوفانی شد. زنان، اطفال و کم دلان بنای لابه و داد و فریاد را گذاشتند. سید جمال الدین افغان می گفت که چون اضطراب و پریشانی آن گروه را دیدم، به طرف شان شتافتم و گفتم که این کشتی هرگز در سفر غرق نخواهد شد. سخنان خود را با سوگند و قسم تأیید می کردم و از قضا چنان شد و با فروکش کردن طوفان بحر سرنشینان کشتی هم آرام شدند. بعد از آن واقعه وقتی مرا با دستار سبز می دیدند، یک شخص مقدس و از درویشان هندوستان تصور می کردند و فکر می کردند که غیب دان هستم و از اسرار آینده خبر می دهم. سید جمال

الدین افغان ادامه میدهد: من آن وقت فکر کردم که موضوع یک مسأله حسابی خواهد بود. زیرا اگر کشتی غرق شود هیچ یک از آم مردم مرا نخواهند دید و اگر از غرق شدن نجات یابد به پاکی و قداست خواهند ستود.

روز فکاهی ذیل را از وی شنیدم که به ما حکایت میکرد :

دو رفیق یکی به دیگرش نصیحت می کرد که برادر چرا نماز نمی خوانی؟ نماز فلان قدر ثواب دارد و قدر و منزلت نماز گذار چنین است و چنان است. اگر تو چهل روز نماز را بخوانی، دیگر هرگز مقدرت نخواهد بود که نماز را ترک کنی.

رفیق در جواب او می گوید: اگر تو هم نماز را چهل روز ترک کنی، دیگر هرگز مقدرت نخواهد بود که نماز بخوانی. هم نشینان وی از شنیدن فکاهی خندیدند. سید جمال الدین افغان وقتی برای ما حکایت می کرد که: امریکا سفیری به چین فرستاد و سفیر مذکور می خواست از راه هندوستان وارد چین شود، ولی مدتی در هند اقامت گزید. در اثر نشست و برخاست و صحبت با مسلمانان قلبش به اسلام گرائید، نه تنها مسلمان شد بلکه می خواست اسلام را میان مردم امریکا هم پخش کند.

سفیر امریکا از قدر و منزلتی که سید جمال الدین افغان در آستانه داشت خبر شده، نامه ای به «شهزاده فاضل پاشا» مصر فرستاد و وی را از عزم خود آگاه ساخت. در داخل پاکت ضمیمه نامه فاضل پاشا، نامه دیگری به سید جمال الدین افغان نوشته بعد از شرح برنامه اش از سید جمال الدین افغان خواسته بود که خود را همراهی وی آماده سفر امریکا کند. یک نامه سومی هم به جمعیت اسلامی «لیورپول» در برتانیه فرستاد و آن جمعیت را نیز از قصد خود مطلع ساخت. رئیس این جمعیت اسلامی «عبدالله ویلیم Abdullah Willum» نامه ای به فاضل پاشا فرستاده و در لف آن نامه مکتوبی هم به سید جمال الدین افغان نوشت و او را برای رفتن به امریکا تشویق نمود. ولی از سید جمال الدین افغان خواست تا نخست به لیورپول بیاید تا هیئت اسلامی ای از علمای با کفایت به ریاست وی ترتیب دهد.

فاضل پاشا همه این نامه ها را به حضور سلطان عبدالحمید پادشاه مصر تقدیم داشته از وی در باره مشوره خواست. اما سلطان مانع این سفر شد تا مبدا «گوهر از صدف جدیدش خارج شود». خوب به یادم نیست که آیا این عبارت «مبدا گوهر از صدف جدیدش خارج شود» را سید جمال الدین افغان گفته یا خودم آن را ساختم، بهر صورت گوهر عبارت از سید جمال الدین افغان و صدف جدید عبارت از آستانه است که سلطان، سید جمال الدین افغان را به آنجا خوانده و جای داده است تا دوستش پادشاه فارس را چنانچه که قبلاً یادآور شدیم از حملات وی آرام سازد. چگونه سلطان عبدالحمید به مسافرت سید به امریکا موافقت می کند در حالیکه او می داند که سید جمال الدین افغان احوال آستانه و گذارشات غجر را در آنجا به نشر خواهد سپرد و این اتفاق برای سلطان خوش آیند خواهد بود.

«عبدالله ندیم مصری» دعوت سید جمال الدین افغان را از طرف سلطان عبدالحمید پادشاه مصر از جمله افتخارات و کارهای پسندیده سلطان دانسته و می نویسد: سید جمال الدین افغان در کشورهای مختلف به سیاحت پرداخته با مردمان آنجا ها در آمیخت و به مطالعه تاریخ گذشته، حاضر و معقولات همت گماشت. در میان فضلا و اقران خود طاق بود. همه این ها باعث شدند تا مولای ما خلیفه بزرگ وی را به آستانه دعوت کند و شامل علمای خاص دربار نماید. . . تجربه، سیاست و دقت که از فضائل و خصائل سید جمال الدین بزرگ بود وی را قابل همنشینی پادشاهان گردانید.

«عبدالله ویلیم Abdullah Willum» انگلیس در آن روزگار به دین اسلام مشرف شده و جمعیت اسلامی را در انگلستان تأسیس کرده بود. از سید جمال الدین افغان راجع به وی سوال شد که آیا او را دیده و نظرش در باره وی چگونه است؟

سید جمال الدین افغان ویلیم را ستود و گفت: ویلیم در کار خود موفق است. وقتی که در لندن بودم نامه ای از نامبرده گرفتم و در این نامه او مرا به لیورپول دعوت کرده بود. من هم کوشش کردم تا به دعوتش پاسخ مثبت دهم ولی چون سلطان مصر مرا به آستانه خواست نتوانستم به لیورپول به دیدن عبدالله ویلیم بروم.

سید جمال الدین افغان حکایت می کند: «روزی از تشریفات دربار سلطان اجازه خواستم تا بدیدار سلطان بروم. روز پنجشنبه برای ملاقاتم تعیین شد. چون پنجشنبه آمد گفتند دوشنبه بیا! چون چند بار اینکار تکرار شد به حاجی علی بیگ سریاور سلطان گفتم که دیگر نخواهم آمد. سید می افزاید: به هر صورت با سلطان ملاقات کردم. چون دوستدار دین بود و در نشر دین می کوشید وی را ستودم. گفت و گوی ما در مورد سفر من به امریکا به اثر مطالبه سفیر آن کشور که قبلاً تذکر دادم، به درازا کشید. این سفر که عنقریب باید صورت می گرفت، سلطان از آن پشیمان شد و گفت می خواهم شما را جهت حل و فصل بعضی مسایل و مصالح عالیة دولت به اروپا اعزام داریم.»

ولی از زبان اطرافیان سید حکایت شده که بالاخره سلطان از همه وعده هایش صرف نظر کرد و حتی می گویند به سید جمال الدین افغان گفت: چون تو بی وطن هستی می خواهم آستانه را و طنت بسازم.

واقعاً چنانچه پیشتر یادآور شدم سلطان عبدالحمید از سید جمال الدین افغان هراس داشت و از عظمت و صولت وی می ترسید. البته برای وی بهتر آن بود که سید جمال الدین افغان در قفسی طلایی محبوس باشد، اما اینکه سلطان می خواست آستانه وطن سید جمال الدین افغان باشد در نزد سید افغان مفهومی نداشت. زیرا سید جمال الدین افغان باور داشت که هر قدر پهنای کشور اسلامی زیاد و ساحه آن وسیع گردد، هر ده و هر قریه آن وطن هر فرد مسلمان خواهد بود. (۲) مردم آن دیار برادر و حکومت آن مسلمان گفته می شود و همه مسلمین در همه امور به آنها همونوا بوده حق دارند در سیاست آن دست بزنند و به انتقاد از زمامدارانش قیام کنند و مردم را به امر معروف و نهی از منکر دعوت کنند.

سید جمال الدین افغان نیز چنین بود. در افغانستان افغان بود و در ایران ایرانی، در هندوستان هندی و در حجاز حجازی، در مصر مصری و در ترکیه ترک. (۳) وقتی که وی را از وطنش سوال می کردند جواب می داد: چون مسلمانان امروز بی وطن هستند من هم وطنی ندارم! البته قصد سید جمال الدین افغان آن بوده که چون بیگانگان بر مسلمانان مسلط هستند پس آنها در وطن خود بیگانه و مسافر اند.

واقعاً استاد من سید جمال الدین افغان در زندگی خود و سیاست هایش در دولت های اسلامی، رمز وحدت کشور های اسلامی بود. بزرگترین هدف وی بنای یک کشور بزرگ اسلامی بود تا همه ملل اسلام در زیر پرچم آن جمع شوند. (۴) ولی متأسفانه جز محمد عبده هیچ یک از مریدانش نتوانست راه وی را تعقیب و بییماید. شیخ محمد عبده هم باوجود احترام بر اندیشه استادش، این امر را قبل از وقت دانسته به تحقق آن امیدوار نبود.

وقتی که شیخ محمد عبده با سید جمال الدین افغان در پاریس بود به سید افغان پیشنهاد نمود که از روزنامه نگاری دست کشد و نیز از سیاست دوری جوید و به وی مشوره داد که بهتر آنست که در مدارس تعلیمی به تدریس پردازد. ولی سید جمال الدین افغان در جواب وی گفت: خاموش باش، تو هم کم دل هستی. گویا متنبی هم وقتی که این شعر را انشاد می کرد به سید غضب ناک بود:

«من به چیز بزرگی می اندیشم اما روزگار مرا از همه شهر و دیار تبعید می کند. هر قدر هدف بزرگتر بود مددگار کمتر می شود.»

ایکاش سید جمال الدین افغان امروز زنده می بود تا اتحادیه عرب را که به مساعی زعمای آن تأسیس و فی الجمله وحدتی که سید جمال الدین افغان می خواست در جهان عرب و اسلام عملی شود، به چشم سر می دید. البته در وحدت نیرومندی اعراب، نیرومندی همه کشورهای مسلمان مضمحل است. خصوصاً وقتی که . . . زمامدار آن، آن اتحادیه را بر وفق مقتضیات عصر تطبیق کند. (۵)

وقتی در مجلسی که سید جمال الدین افغان هم حضور داشت، یادی از «مرزا باقر» به میان آمد. یکی از حاضرین مجلس از سید جمال الدین افغان راجع به مرزا باقر سوال کرد. سید جمال الدین افغان سوانح مرزا باقر را چنین بیان نموده گفت: «مرزا باقر وقتی که خورد بود در هندوستان در مکتب انگلیسی درس می خواند و در همان زمان و در همانجا بود که به نصرانیت گرائید. سپس او را «مرزا یوحنا» می نامیدند. بعد ها او را به حیث ترجمان یکی از صاحب منصبان اردوی انگلیس مقرر کردند.» سید جمال الدین افغان اضافه نمود که مرزا باقر را در بندر بوشهر فارس (ایران موجوده) و قتیکه قوای برتانیه فارس (ایران امروزی) را اشغال کرده بود، دیده و با وی ملاقات نموده است. مرزا باقر به زبان های فارسی، انگلیسی و عربی تسلط داشت و در زبان های فارسی و انگلیسی حتی شعر می سرود. او در اشعار خود مؤلف رساله (حمیدیه) را هجو می کرد. ولی مسلمانان بوشهر از ترس برتانیه در برابر وی اعتراض کرده نمی توانستند. وی گاه گاهی نزد سید جمال الدین افغان رفت و آمد می کرد ولی نسبت حرف های پوچ و بی معنی اش سید از او متنفر بود و از صحبتش دوری می جست. این هنگامی بود که سید جمال الدین افغان به سن بیست سالگی از سفر حجاز بازگشته و عازم وطنش افغانستان بود. مرزا باقر همیشه سخنان سید جمال الدین افغان را با حقارت رد می کرد. روزی در چنین مباحث مرزا از سرحد ادب عبور نموده به سید جمال الدین افغان بی احترامی کرد و سید بر وی خشمگین شده گفت: دیگر به منزل من میا! اما مرزا به سخن سید جمال الدین افغان اعتنایی نکرده به آمدن نزد سید و مناقشه با وی ادامه داده با استعمال کلمات ناشایسته سید را می افروخت. تا آنجا که سید جمال الدین افغان گروهی از جوانان شجاع افغان را جمع کرده و همه را با چوب مجهز ساخت تا اگر بار دیگر چنین بی احترامی از مرزا باقر سر زند حسب اشاره سید افغان، اقدام کنند. ولی متأسفانه این وضع دوام نمود و مرزا به مناقشه و بی ادبی ادامه داد تا روزی حوصله سید سر رفته سیلی محکمی بر روی مرزا باقر نواخت. مردان سید جمال الدین افغان هم که منتظر این فرصت بودند بر وی ریختند. مرزا را بر روی خوابانیده با چوب چنان زدند تا از دهن و بینی وی خون آمد وقتی سید جمال الدین افغان از لت و کوب مرزا دست کشید، وی خود را کشان کشان به نزد انگلیس ها رسانیده و قضیه را به ایشان بیان کرد. انگلیس ها نیز او را ملامت کردند و به او گفتند تو خودت ملامت هستی، چون از دین اوشان برآمده ای چرا با آنها مجادله و مباحثه می کنی؟ سید جمال الدین افغان مردان افغان خود را امر داده بود که هرگاه مرزا باقر را در قریه خود ببینند وی را به قتل برسانند روزی این مردان سید مرزا را به دروازه منزل یکی از کشیش ها دیدند. به سوی آن دروازه شتافتند و می خواستند به درون آن خانه بروند اما دروازه را بسته بودند. آتش حاضر کرده می خواستند آن خانه را به آتش بکشند اما کشیش از خانه برآمده بنای عذر و زاری را گذاشت و به کتاب مقدسش انجیل قسم خورد که دیگر مرزا باقر را نمی گذارد به خانه اش داخل شود. (۶)

بعد از گذشت ایام هنگامی که سید جمال الدین افغان در پاریس بود گاه گاهی از مرزا باقر پرسان می کرد ولی هیچکس از وی خبری نداشت. روزی سید نامه ای دریافت داشت. وقتی نامه را کشود دید به امضای مرزا باقر است و نامه خود را با درود و سلام به پیغمبر اسلام آغاز کرده بود. . .

بعد ها باهم ملاقات و آشتی کردند. سید جمال الدین افغان گاهی او را برای ترجمانی همراهی شیخ محمد عبده به پاریس می فرستاد. روزی شیخ محمد عبده جهت مذاکره با سیاستمداران فرانسه پیرامون مالیه مصر به پاریس رفت. در اثنای مذاکره، وقتی که مرزا باقر سخنان اوشان را ترجمه می نمود به مسایل اسلامی متعرض شد و به شرح مزایای اسلام می پرداخت، این کار همیشه عادت وی شده بود، شیخ محمد عبده خنده کنان به وی گفت: «دعوت و تبلیغ را به وقت و جای دیگر بگذارید، فعلاً موضوع بحث ما مسایل متعلق به مالیه مصر است. اما مرزا باقر به سخن وی گوش نداده و سرگرم کار خود بود.»

مرزا همیشه مردم را به دین اسلام دعوت می نمود. پوستره های تبلیغی چاپ کرده به دروازه های کلیسا ها ایستاد می شد و پوستره های دعوت خود را به مردمانی که به کلیسا می آمدند و یا از آن خارج می شدند توزیع می کرد. وقتی یکی از اتباع فارس (ایران موجوده) قصیده ای در مدح ملکه ویکتوریا، ملکه انگلیس سروده بود به مرزا باقر داد تا آنرا به زبان انگلیسی ترجمه کند. مرزا باقر قصیده را به شعر انگلیسی ترجمه کرد. انگلیس ها مبلغ پنجصد پوند به مرزا باقر انعام دادند ولی مرزا باقر از قبول آن ابا ورزیده و گفت: من از شما چیزی نمی خواهم به جز آنکه از مصر بیرون روید و از آن بکلی دست بکشید.

می گویند مرزا باقر سخت فقیر و ناتوان بود، حتی مالک قوت روزانه اش نبود. مرحوم ایام آخر زندگی اش را مانند یارانش سید جمال الدین افغان و شیخ محمد عبده در نشر دین اسلام و مزایای آن به سر آورد. او از اسلام دفاع نموده و مردم را به آن دعوت می نمود و همیشه به مقایسه بین اسلام و ادیان دیگر می پرداخت. (من گذارشات مربوط به مرزا باقر را از زبان سید جمال الدین افغان شنیده ام).

ما آرزومندیم که در میان ما سید جمال الدین ها قیام کنند و به مردان زیاد ماند وی ضرورت داریم. وقتی مردم شیخ محمد عبده را می گفتند که در میان مسلمانان مانند تو دیگر کس پیدا نخواهد شد، وی افسوس می کرد و می گفت: این سخن شما قلبم را آزرده می سازد. من متوقعم که در میان مسلمانان مردانی بهتر از من پیدا شود که مصالح مسلمانان را فراهم ساخته از حقوق شان دفاع کنند و نیروی خدمت بیشتری را به مردم داشته باشند. این گفته شیخ محمد عبده گفته «فخر رازی» را به یاد می آورد که می گوید: وقتی در منبری خطبه می خواند و تبلیغ می کرد در اثنای خطبه سر خود را پائین انداخته مدتی درنگ کرد. بعد سر خود را بلند نموده در حالی که به ریش خود دست می کشید این شعر را می خواند:

« در شهر هیچ کس نمانده است من رئیس بدون مرئوس شدم. (۷) »

البته این هم خود از جمله بلیات است.»

تبصره از ولی احمد نوری

(۱) حزب سیاسی «الوفد» در سال ۱۹۲۳ میلادی به زعامت «سعد زغول» در مصر در زمان پادشاهی «ملک فاروق» تأسیس گردید، که برای بیست و نه سال در آن کشور فعالیت داشت. و بالاخره با کودتای نظامی از طرف جنرال محمد نجیب، جمال عبدالناصر، انورالسادات و ذکریا محی الدین و تعدادی از صاحب منصبان جوان و اعلان جمهوریت، منحل گردید.

(۲) چه عجیب است که این باور و فکر سید جمال الدین افغان چقدر به مفکوره انترناسیونالیستی کمونیستی نزدیک است و هر دو یک اندیشه یک دنیای بدون سرحد را برای انسان ها می خواهند، با تفاوت اینکه برای کمونیست ها باید این همه انسان های روی زمین کمونیست باشند و برای اسلامیت ها باید این همه انسان های روی زمین مسلمان باشند و لاغیر.

این جمله را که من به آبی رنگ کرده ام باور مطلق دارم که حاصل فکر شیخ عبدالقادر مغربی نویسنده این نوشته نیست و محصول توطئه ها و پروپاگاندهای خصمانه کشور همسایه ما ایران است. تو خواننده عزیز یک بار به دقت این جمله را دوباره مرور کن حتما چیز غیر عادی ای را خواهی یافت. جمله مذکور این است:

«سید جمال الدین افغان نیز چنین بود. در افغانستان افغان بود و در ایران ایرانی، در هندوستان هندی و در حجاز حجازی، در مصر مصری و در ترکیه ترک». وقتی که وی را از وطنش سوال می کردند جواب می داد: چون مسلمانان امروز بی وطن هستند من هم وطنی ندارم!

در اواخر قرن ۱۹ که این مقاله نوشته شده است کشوری به نام (ایران) در دنیا وجود نداشت (نام کشور فارس را شاه ایران «رضا شاه» در سال ۱۹۳۶ صرف هفتاد و چند سال قبل «ایران» گذاشت. و نیز مردمی به نام (ایرانی) از مادر زائیده نشده بود. این (در «ایران ایرانی» از کجا شده است؟؟؟)

(۳) در قسمت دوم این جمله رسوا و توطئه گر را می خوانید که سید جمال الدین افغان گویا گفته است که او وطنی ندارد. ای وای به این دنانت و به این فرومایگی. قبل از انتقال عظام مریم سید جمال الدین افغان ایران منتهای کوشش خود را نمود که سید جمال الدین افغان را به جهان ایرانی معرفی کند و برای این کار صرف او را به عوض (افغان) (افغانی) می نامید و محل تولد و بود و باش او را اسدآباد ایران معرفی می کرد ولی بعد از اینکه به توجه، هدایت و فرمان پادشاه فرهنگ دوست افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و تأیید و پذیرفتن دولت ترکیه عظام مریم سید جمال الدین افغان از ترکیه به کشور آبی اش افغانستان نقل داده شد و با این کار هویت اصلی آن بزرگمرد به جهان معرفی شد، دیگر ایرانی ها راهی به جز بافتن دروغ بزرگ و شاخداری بر دوش سید جمال الدین افغان نداشتند که گویا خود سید گفته است او وطن ندارد. من از شما خوانندگان عزیز و گرانقدر سوال می کنم که اگر واقعاً سید ما چنین فکر می کرد یعنی باور داشت که وطن ندارد پس چگونه و چرا نام خود را، تخلص خود را و هویت خود را در تمام کشورهای که سفر می کرد «افغان» معرفی می کرد؟؟؟

(۴) اگر واقعاً سید جمال الدین افغان دارای همچو اندیشه و هدفی بوده باشد که همه کشورهای اسلامی یعنی همه جهان اسلام در زیر پرچم واحد اسلام جمع شوند بدون شک می توان گفت که مفکوره ایجاد حرکت «اخوان المسلمین» جهانی نخست در کشور مصر و سپس آهسته آهسته در تمام دول اسلامی از همین مفکوره سید جمال الدین افغان به وجود آمده است. و از کجا که اندیشه انترناسیونالیستی کمونیستی هم از اندیشه سید جمال الدین افغان نشئت نکرده باشد؟

(۵) در اینجا نویسنده و دانشمند عرب «سید عبدالقادر مغربی (متوفی ۱۹۵۶م)» چنین نوشته است:

«... خصوصاً وقتی که مردان زمامدار آن، آن اتحادیه را بر وفق مقتضیات عصر تطبیق کند». من کلمه (مردان) را در این متن حذف کرده ام، چه امروز این تنها مردان نیستند که زمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی را با دانش و فرزاندگی و لیافت خود به دست می گیرند. ما نباید (مردان زمامداران) بنویسیم. من باور دارم که سید مغربی اگر این مقاله را امروز در قرن ۲۱ می نوشت صرف (زمامداران) می نوشت نه مردان زمامداران.

این تبصره را لطفاً شوخی گویا بپذیرید. در اینجا یک بار دیگر سید جمال الدین افغان هویت افغان و افغانیتش را با این گونه خشونت ثابت ساخت. . . .

(۶) «مرئوس» که بعضی نویسندگان (مرووس) می نویسند و هر دو روش نوشتاری درست است معنی مادون یا کسی را می دهد که زیر دست رئیس است. و رئیس کلمه سجه عربی است که نوشتن آن به همین گونه درست نه (رییس).

پایان بخش بیست و یکم

ادامه دارد



برای مطالب دیگر ولی احمد نوری روی عکس کلیک کنید

